



فصلنامه علمی ادبیات عرفانی دانشگاه الزهراء(س)

سال چهاردهم، شماره ۳۰، پاییز ۱۴۰۱

مقاله علمی - پژوهشی

صفحات ۱۹۰-۱۶۱

مکتوبی نویافته از قلندران و بحثی مختصر در لوتر قلندری (و ویرایشی تازه از مکتوبات)^۱

فرزام حقیقی^۲

تاریخ دریافت: ۱۴۰۱/۰۵/۲۳

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۱/۰۸/۱۱

چکیده

در ایران بسیاری از گروه‌ها، فرقه‌ها و حتی برخی از صاحبان اصناف و حرف به‌مرور زمان زبانی خاص را ابداع می‌کردند که شناختن جزئیات و حتی درک کلی آن برای دیگران سخت و گاه غیرممکن می‌نمود. قلندران یکی از مهم‌ترین طبقات اجتماعی در ایران بودند که اندیشه و به تبع آن زبانی خاص خود داشتند و هنوز نشانه‌هایی روشن از آنها در فرهنگ ایران دیده می‌شود. به‌رغم همه کوشش‌های ارزشمندی که در شناخت قلندران انجام شده است، هنوز بسیاری از نکات پیرامون ایشان نادیده یا ناشناخته باقی مانده است. زبان ساختگی یا لوتر قلندری یکی از موضوعات شایسته تأمل است. از میان آثار به‌جای‌مانده از قلندران، نامه‌های آنها به یکدیگر مشحون از واژگان و اصطلاحات خاص این طبقه و نمایانگر شیوه سلوک و اندیشیدن آنهاست. مشهورترین این نامه‌ها در کلیات عیب زاکانی آمده است. برخی از پژوهشگران در انتساب این آثار به عیب تردید کرده‌اند. در کلیات عیب زاکانی، نسخه کتابخانه راغب‌پاشا، که پیش‌تر مورد توجه مصححان آثار عیب نبوده است، این دو نامه همراه با نامه سومی دیده شده که بسیار به دو نامه پیشین شباهت دارد. در نوشته حاضر پس از ذکر پیشینه، متن

۱. شناسه دیجیتال (DOI): 10.22051/jml.2022.41734.2400

شناسه دیجیتال (DOR): 20.1001.1.20089384.1401.14.30.3.2

۲. استادیار گروه ادبیات و زبان‌ها، پژوهشکده علوم انسانی، تهران، ایران. F.haghighi@rch.ac.ir

هر سه نامه را با توجه به دستنویس‌ها، چاپ‌ها، ویژگی‌های سبکی و برخی منابع هم‌ارز بررسی می‌کنیم و می‌کوشیم در ضمن ارائه نامه نویافته، ویرایشی دقیق‌تر از دو نامه نخست به دست دهیم. در نهایت با درنگ بر بعضی از اصطلاحات و واژه‌ها، صورت صحیح و برخی از وجوه معنایی آن‌ها و خوانش خود را از پاره‌ای عبارات توضیح می‌دهیم.

واژه‌های کلیدی: قلندران، مکتوبات، لوثر، عید زاکانی، تصحیح متن.

۱- مقدمه

در همه چاپ‌های کلیات عید دو نامه از قلندران دیده می‌شوند. در چاپ فرته^۱ و ویرایش نخست اتابکی این نامه‌ها بدون عنوان هستند (عید زاکانی، ۱۳۰۳ق: ۱۲۲-۱۲۳؛ همو، ۱۳۳۶: ۳۵۶-۳۵۷). این نامه‌ها در ویرایش دوم اتابکی با عنوان «رساله مکتوبات» (همو، ۱۳۴۳: ۳۱۰-۳۱۱)، در ویرایش سوم او با عنوان «نامه‌های قلندران» (همو، ۱۳۸۴: ۳۵۷-۳۵۸)، در چاپ افشار با عنوان «نامه قلندران» (همو، ۱۳۵۱: ۵۵-۵۶) و در چاپ دادعلیشایف و محجوب با عنوان «مکتوب قلندران» (همو، ۱۹۹۱: ۲۰۱-۲۰۲؛ همو، ۱۹۹۹: ۲۹۷-۲۹۸) منتشر شده‌اند^۲، اما در این میان نکته‌ای قابل توجه دیده می‌شود؛ نامه‌ها در سه چاپ افشار، دادعلیشایف و محجوب، درست در میان «رساله دلگشا» آمده‌اند.

فرته دستنویس‌های اساس چاپ خود را معرفی نکرده و بدون هیچ توضیحی نامه‌ها را در پایان «رساله دلگشا» و پیش از «رساله تعریفات» آورده است. اتابکی نیز به تبع او، در چاپ اول و دوم خود، همین کار را کرده است^۳. او در چاپ سوم نیز، که کوشیده تا آن را براساس چند دستنویس سامان بدهد، بدون هیچ توضیحی نامه‌ها را پس از «ریش نامه» و

۱. پیرزاده (۱۳۴۳، ج ۲: ۹۷) در سفرنامه‌اش «کتاب عید زاکانی» را از آثار میرزا حبیب اصفهانی دانسته است.

۲. اقبال بخش منثور کلیات عید را کار نکرده است و آنچه بعدتر به نام او منتشر شده است، برگرفته از چاپ فرته است. علی اصغر حلبی این نامه‌ها را در ویرایش خود از «رساله دلگشا» (عید زاکانی، ۱۳۸۳) نیاورده است.

۳. چاپ اول و دوم اتابکی عموماً تلفیقی از چاپ اشعار عید، بنا بر چاپ اقبال، و رساله‌های عید، بنا بر چاپ فرته، است.

پیش از «موش و گربه» آورده است، اما جز ایشان دیگر مصححان در ذکر نامه‌ها از دستنویس‌هایی که در اختیار داشته‌اند، تبعیت کرده‌اند. مصححان از پنج دستنویس در تصحیح این نامه‌ها بهره برده‌اند و از قضا این نامه‌ها در هر پنج دستنویس در میان «رساله دلگشا» آمده‌اند: دستنویس تاجیکستان ۸۰۷ ق (همو، ۱۹۹۱، مقدمه مصحح: چهار؛ همو، ۱۹۹۹، مقدمه مصحح: *ix*)، در «منتخباتی از آثار عبید زاکانی» ۸۶۸ ق^۱ (همو، ۸۶۸ ق: برگ ۳۱-۳۲؛ همو، ۱۳۵۱: ۵۵-۵۶)، دستنویس ۸۹۸ ق کتابخانه حمیدیه استانبول (همو، ۸۹۸ ق: گ ۱۱۶۷ الف-گ ۱۶۸ ب)، دستنویس موزه بریتانیا کتابت ۱۲۵۳ ق (همو، ۱۹۹۹، مقدمه مصحح: *ixxxiii*) و دستنویس موزه بریتانیا، کتابت حدود هزار هجری. (همان: *ixxxiv*)^۲

دستنویس نخست دستنویس اساس چاپ‌های دادعلیشایف و محجوب بوده است. دستنویس دوم را شادروان افشار حروفچینی و منتشر کرده است که محجوب از چاپ ایشان در تصحیح خود استفاده کرده است. محجوب از دستنویس کتابخانه حمیدیه به عنوان دستنویس ششم تصحیح خود و شفیع کدکنی از آن به عنوان اساس کار خود در ویرایش این دو نامه در *قلندریه در تاریخ* استفاده کرده‌اند و دو دستنویس آخر را تنها محجوب در چاپ خود دیده و از آن‌ها به عنوان دستنویس‌های هشتم و نهم در تصحیح خود بهره برده است. افزون بر این دستنویس‌ها، در دستنویس کتابخانه راغب پاشا، که مورد توجه مصححان نبوده است، نیز این دو نامه درست در میانه «رساله دلگشا» آمده‌اند (همو، واسط سده نهم: گ ۱۱۷۹ الف-۱۱۸۰ الف). این نامه‌ها با همه خردی و کم‌سطر بودنشان، به دلیل بهره قلندران از لوتر خاصشان، از مبهم‌ترین نثرهای تاریخ زبان فارسی هستند.

۱. در فهرست کتابخانه مجلس نیز تاریخ کتابت را همین سال نوشته‌اند (دانش پژوه و علمی انواری، ۱۳۵۵، ج ۱: ۳۵۴-۳۵۵)، اما در سایت کتابخانه این دستنویس را از سده یازدهم دانسته‌اند.

۲. در همه دستنویس‌ها و چاپ‌ها، نخست نامه «شیخ شهاب‌الدین قلندر» و پس از آن «نامه جلال‌الدین بن حسام هروی» آمده است. جای نامه‌ها در متن «رساله دلگشا» نیز متغیر است برای نمونه نامه‌ها در دستنویس امیرخیزی و چاپ آن از ایرج افشار پس از حکایت «بامدادی بریانی گرم بر صوفی گرسنه بگذرانیدند...» و پیش از حکایت «طلحک درازگوشی چند داشت...»، در چاپ دادعلیشایف، پس از حکایت «دزدی در خانه ابوبکر ربانی رفت...» و پیش از حکایت «مولانا جلال‌الدین [ورامینی] در فصل خزان...» و در چاپ محجوب پس از حکایت «قزوینی‌ای نان می‌خورد...» و پیش از حکایت «شخص در شیراز...» آمده‌اند.

۱-۱ بیان مسئله

فرته در هنگام کار بر رساله‌های عید، که آن را با عنوان *منتخب لطایف مولانا نظام‌الدین عید زاکانی* منتشر کرد (استانبول: ۱۳۰۳ق)، متوجه ابهام در این نامه‌ها شده بود. در نتیجه در انتهای این بخش نوشت: «محتاج تصحیح است.» (عید زاکانی، ۱۳۰۳ق: ۱۲۳).

با گذشت حدود یک سده و نیم هنوز این گزاره مصداق دارد. دلیل این را باید در ماهیت خود این نامه‌ها جست. قلندران این نامه‌ها را با زبان خاص خود و بالطبع در زمینه فرهنگی‌ای خاص و با بهره از اصطلاحات و تعبیرات خاصشان نوشته‌اند. این نامه‌ها آن قدر از زبان معیار فاصله داشتند که براون آن‌ها را نمونه‌ای از «منشآت عامیانه و غیر قابل فهم و پر از اغلاط صرفی و نحوی» و هدف عید را تمسخر آن دو قلندر نام برده در نامه دانسته است (براون، ۱۳۳۹، ج ۲: ۳۳۹). فریتس مایر نیز به تبع وی این نامه‌ها را «مکتبۀ ابداعی» عید دانسته که با آن «سبک نامه‌نگاری قلندران» را به سخره گرفته است (مایر، ۱۳۷۸: ۵۸۴). برخی نیز در رد انتساب این نامه‌ها به عید زاکانی کوشیده‌اند (حقیقی، ۱۴۰۰: ۴۹-۵۰). این نگاه دو گانه را در کتابی واحد نیز می‌بینیم. شفیع کدکنی در جایی از *قلندریه* در تاریخ این نامه‌ها را «میدانی [...] برای اظهار قریحه اصحاب طنز» دانسته و این دو نامه را بر ساخته عید دانسته است (شفیع کدکنی، ۱۳۸۶: ۳۷۳) و در جایی دیگر از همین کتاب در انتساب این نامه‌ها به عید زاکانی تردید کرده (همان: ۲۵۳-۲۵۴) و به درستی زبان ایشان را «زبانی ویژه با واژگانی گاه بسیار خصوصی و غیر قابل فهم» توصیف کرده است (همان: ۴۹۰). این همان ویژگی‌های لو ترهای زبان فارسی است.

در زبان فارسی از گذشته به زبان‌های ساختگی «لتره»، «لوتره»، «لوترا» و... گفته شده است. در *حدود العالم* (تألیف ۳۷۲ق) و *دیوان کمال اسماعیل* (متوفی ۶۳۵ق) «لوترا» و در *دیوان سوزنی سمرقندی* (متوفی ۵۶۹ق)، «لوتره» آمده است. انجو شیرازی در *فرهنگ جهانگیری* (تألیف ۱۰۱۷ق) و *خلف تبریزی در برهان قاطع* (تألیف ۱۰۶۲ق) آن را به «زبان قرارداده‌ای میان دو کس» تعریف کرده‌اند «که چون تکلم کنند، دیگران نفهمند» (Yarshater, 1977: 1-3).^۱ لو تر کولی، لو تر درویشی، لو تر یهودی، لو تر مطربی، لو تر

۱. به آنچه از مقاله برجسته استاد یارشاطر در بالا نقل شد، بیفزاییم که در فرهنگ‌های عربی به فارسی سده‌های پنجم و ششم ذیل «التراطن» (زوزنی، ۱۳۴۵، ج ۲: ۶۰۶؛ بیهقی، ۱۳۷۵، ج ۲: ۸۵۸) یا «الرتانه»

آسیابانی و لوتر زرگری از معروف‌ترین لوترهای فارسی هستند (بلوکباشی، ۱۳۷۹: ۱۲۰-۱۲۴).^۱ این لوترها از «نظر ساختمان دستوری عمدتاً تابع ساختمان و قواعد نحوی زبان‌ها و گویش‌های معمول در جامعه‌هایی هستند که در آن‌ها به کار می‌روند، لیکن از نظر ساختمان واژگان و یا قواعد آوایی با زبان و گویش رایج در میان مردم جامعه فرق دارند» (همان: ۱۱۴). در لوتر قلندران نیز برخی از واژه‌ها «با مفاهیم قراردادی نامعمول» به کار رفته‌اند، و برای برخی نیز نمی‌توان «تحلیل ریشه‌شناختی ارائه داد» (همان: ۱۱۸)، اما در لوتر قلندران برخلاف لوتر کولی‌ها از پسوند یا پیشوند، و برخلاف لوتر درویشان از افزودن هجا یا کلمه‌ای بی‌معنا در میان واژه و... (همان: ۱۱۷-۱۲۴) کمتر نشانی دیده می‌شود.^۲

معدود آثار به‌جای‌مانده از قلندران نیز از نظر سبکی متفاوت‌اند. پرواضح است که ایشان در درازای سده‌ها و در جغرافیایی پهناور پیکره‌ای واحد با زبان و تفکری یکدست نبوده‌اند (شفیعی کدکنی، ۱۳۸۶: ۲۰۷، ۱۹۰-۱۹۵)، پس یکی دیگر از پیچیدگی‌های پژوهش در باب آثار قلندران تفاوت سبکی این آثار است. مبهم‌ترین آثار ایشان را بایستی در نامه‌های آمده در کلیات عبید و سه نامه آمده در جنگ لالا اسماعیل، که از نظر سبکی قابل طبقه‌بندی با نامه‌های مذکورند، سراغ گرفت. به دلیل تفاوت‌های سبکی در تصحیح و تحلیل نامه‌ها کمتر می‌توان از دیگر آثار قلندران استفاده کرد. در مجموع این نامه‌ها از چند صفحه فراتر نمی‌روند و بسیاری از واژه‌ها و اصطلاحات در آن‌ها تحریف شده‌اند، و به همین دلیل به سختی می‌توان در تصحیح بخشی از نامه‌ها از بخش دیگر آن‌ها بهره برد. حال در دستنویسی از کلیات عبید که در کتابخانه‌ی راغب پاشا نگهداری می‌شود، این دو نامه

(بادی، ۱۳۹۸: ۱۰۸) آمده است: «به هم لوتر را گفتن نه به لغت عرب». (ن.ک: کیا، ۱۳۴۰: حاشیه ص چهارده).

۱. برای بحثی موجز در این باره و دیدن مهم‌ترین منابع (ن.ک: بلوکباشی، ۱۳۷۹: ۱۰۹-۱۲۲۷).
۲. ایوانف (Ivanow) در مقاله «لوتر کهن درویشی-کولی» متنی کهن با نام «ساسیان» را بنا بر دستنویسی که آن را از سده دهم دانسته، معرفی کرده است. (Ivanow، ۱۹۲۲: ۳۷۶-۳۸۳) واژه‌ای مشترک بین آنچه در مقاله ایوانف آمده (همان: ۳۷۹-۳۸۳؛ بلوکباشی، ۱۳۷۹: ۱۱۱-۱۱۲، ۱۱۹-۱۲۰) و مکتوبات قلندران دیده نمی‌شود، اما این رساله مملو از واژه‌های نادر و حتی ناشناخته است. بدون تردید با انتشار این رساله و نظایرش بسیاری از ابهامات نامه‌های قلندران و مشابهانش حل خواهد شد. توجه ما به مقاله ایوانف حاصل مقاله استاد بلوکباشی است.

همراه با نامهٔ سومی یافت شده است.^۱ اکنون با دستیاب شدن این دستنویس و نامهٔ دیده‌نشده در آن به این پرسش‌ها باز می‌گردیم: آیا این نامه‌ها «غیرقابل فهم» هستند؟ آیا نمی‌توان با بهره‌ازین نامهٔ تازه و منابع دیگر برخی از ابهامات این نامه‌ها را رفع کرد؟

۲-۱ ضرورت و اهمیت تحقیق

قلندران از مهم‌ترین طبقات اجتماعی در ایران بوده‌اند و هنوز نشانه‌هایی روشن از ایشان در فرهنگ ایران دیده می‌شود. شناخت دقیق‌تر زبان قلندران، به درک و ویرایش بهتر متون به‌جای مانده از ایشان و آثاری که تحت تأثیر آنها خلق شده است، کمک می‌کند. رسیدن به درکی دقیق‌تر از زبان قلندران بالطبع ما را گامی به شناخت اندیشه و حیات یکی از تأثیرگذارترین و دیرپای‌ترین طبقات اجتماعی ایران نزدیک می‌کند.

تقریباً کهن‌ترین و مهم‌ترین آثاری که از قلندران تا امروز شناسایی شده است، در بخش بعدی معرفی می‌شوند. در هیچ‌یک از این آثار نامهٔ «شیخ جلالی قلندر» دیده نمی‌شود.^۲ این نامه، همان‌طور که گذشت، از نظر سبکی به مبهم‌ترین و کم‌برگ‌وبارترین دسته از آثار قلندران اختصاص دارد و به همین دلیل پژوهش درباب ایشان اهمیتی دوچندان دارد. درک درست این نامه‌ها جز با دقت در واژه‌ها و اصطلاحات قلندران میسر نمی‌شود. محققان پیشین در تصحیح این نامه‌ها رنج بسیار برده‌اند، با این حال چون هیچ کدام بر این نامه‌ها درنگی درخور نکرده‌اند، در تنقیح این نامه‌ها چندان کامیاب نشده‌اند. به طریق اولی در هیچ مقاله‌ای نیز کوشش نشده تا کاستی‌ها و ابهام‌های این نامه‌ها برطرف شود.

۱. هرچند این نامه هم در کلیات عبید آمده است، و در وهلهٔ نخست باید تأییدی باشد در انتساب آن دو نامه به عبید و این نامهٔ سوم به او، اما به گمان ما به دلیل شباهت سبکی این سه نامه با سه نامهٔ آمده در جنگ لالا اسماعیل می‌بایست در این داوری تردید کرد: آیا باید همهٔ این نامه‌ها را و حتی نامه‌های احتمالی مشابه را که بعدتر به دست خواهند آمد، از عبید بدانیم، یا به دلایل سبکی همهٔ آن‌ها را از قلندران بدانیم. به گمان ما با توجه به هویت تاریخی شهاب‌الدین قلندر و سبک شناخته و خاص نامه‌های قلندری باید دو نامهٔ پیش‌تر شناخته و نامهٔ جلالی قلندر را از آثار عبید زاکانی بیرون گذاشت (ن.ک: حقیقی، ۱۴۰۰: ۱۵۹-۱۶۰).

۲. متأسفانه شخصیت تاریخی جلالی قلندر برای ما روشن نشد. دربارهٔ شیخ شهاب‌الدین قلندر و حسام هروی، نویسندگان دو نامهٔ دیگر (ن.ک: شفیع کدکنی، ۱۳۸۶: ۲۵۳-۲۵۴؛ حقیقی، ۱۴۰۰: ۱۵۸-۱۵۹).

۲- پیشینه پژوهش

شفیعی کدکنی (۱۳۸۶: ۳۶۹-۴۸۹) در *قلندریه در تاریخ مجموع مکتوبات و رسائل قلندران* را شناسانده و منتشر کرده است، که در کنار کوشش‌های مرتضی صراف، مهران افشاری و... یکی از بهترین و منسجم‌ترین منابع برای شناخت این آثار است. از این میان ده اثر عنوان «مکتوبات قلندران»، «نامه قلندری» و... دارند (همان: ۳۸۵-۳۶۹). وی سه نامه (همان: ۳۶۹-۳۷۲) را از جنگ شماره ۴۷۸ کتابخانه لالا اسماعیل (۷۴۱-۷۴۲ق)، دو نامه را از کلیات عبید کتابخانه حمیدیه ۸۹۸ ق (همان: ۳۷۳-۳۷۵)، یک نامه را از مجموعه شماره ۵۵۲ *Université* (همان: ۳۷۶-۳۷۷)، سه سرمشق نوشتن نامه به قلندران را از *دستورالکاتب فی تعیین المراتب* (تألیف حدود ۷۶۸ ق) محمدبن هندوشاه نخجوانی (همان: ۳۷۹-۳۷۸) و یک نامه را از *کلیات عصمت بخاری* (متوفی ۸۲۹ یا ۸۴۰ ق) (همان: ۳۸۰-۳۸۵) آورده است.

شفیعی کدکنی افزون بر این، چهار رساله را نیز با این عنوان‌ها تصحیح و منتشر کرده است: «الکواکب الدریه فی مناقب الحیدریه» از برهان‌الدین ابواسحق کرمانی (همان: ۳۸۶-۳۹۴)، «الرساله القلندریه» از خواجه بهاء‌الدین احمد سمنانی (همان: ۳۹۵-۴۰۱)، «قلندریه آذری طوسی» (همان: ۴۱۳-۴۰۲) و «تراش‌نامه قلندری» (همان: ۴۱۴-۴۲۰). دو رساله نخست از سده هشتم، رساله آذری نیمه نخست سده نهم و آخرین رساله از آثار به نسبت متأخر قلندران است.

۳- بحث و بررسی

۳-۱ ویرایش نامه‌ها با بهره از دستنویس راغب‌پاشا، دستنویس‌ها، چاپ‌ها و

منابع دیگر

همان‌طور که گذشت، مصححان پیش‌تر از دستنویس راغب‌پاشا در تصحیح کلیات عبید بهره نبرده‌اند. در این دستنویس نیز این دو نامه درست در میانه «رساله دلگشا» و همانند برخی دستنویس‌ها و چاپ‌محجوب، پس از حکایت ۱۳۹ و پیش از حکایت ۱۴۰ (عبید زاکانی، اواسط سده نهم: گک ۱۱۷۹ الف - ۱۱۸۰ الف) و نامه «شیخ جلالی قلندر» (همان: گک ۱۸۳ ب - ۱۱۸۴ الف) نیز پس از حکایت ۱۷۰ و پیش از حکایت ۱۷۱ آمده‌اند. در ادامه، هر سه نامه را با توجه به دستنویس‌ها، چاپ‌ها، ویژگی‌های سبکی و برخی منابع هم‌ارز بررسی

می‌کنیم و می‌کشیم در عین ارائه‌نامه نویافته، ویرایشی دقیق‌تر از دو نامه نخست به دست دهیم.

دستنویس‌ها^۱ و چاپ‌های استفاده‌شده و نشانی آن‌ها در ذکر نسخه‌بدل‌ها بدین شرح هستند:

تاجیکستان ۸۰۷ ق ← ت^۲

راغب پاشا اواسط سده نهم ← غ^۳

امیرخیزی ۸۶۸ ق ← خ

چاپ حروفی آن از ایرج افشار (فرهنگ ایران زمین: ۱۳۵۱) ← ا

حمیدیه ۸۹۸ ق ← ح

چاپ حروفی آن از محمدرضا شفیعی کدکنی (قلندریه در تاریخ: ۱۳۸۶) ← ش

چاپ فرته (۱۳۰۳ ق) ← ف

ویرایش اول و دوم اتابکی (۱۳۳۶ و ۱۳۴۳) ← ات

چاپ دادعلیشایف (۱۹۹۱) ← د

چاپ محجوب (۱۹۹۹) ← م^۴

ویرایش سوم اتابکی (۱۳۸۲) ← اب^۵

۱. دو دستنویس مهم را نیز به دست نیاوردیم: دستنویس ۸۱۷ ق بریتانیا و دستنویس پاریس ۸۳۴ ق. در چاپ دادعلیشایف و محجوب دستنویس ۸۱۷ ق دستنویس دوم اساس هر دو چاپ است و در چاپ محجوب دستنویس پاریس ۸۳۴ ق نیز دستنویس سوم اساس آن چاپ است. با این حال هیچ نشانی از نسخه‌بدل‌های مربوط به این نامه‌ها در این دو چاپ نیست. افزون بر این با وصفی که محجوب از این دو دستنویس به دست داده است، می‌توان گفت این نامه‌ها در این دو دستنویس نیامده‌اند. (عبید زاکانی، ۱۹۹۹، مقدمه مصحح: Ixxiii-Ixiv)

۲. این دستنویس اساس چاپ‌های دادعلیشایف و محجوب نیز بوده است. درباره این دستنویس (ن.ک: حافظ، ۱۳۸۷، مقدمه مصححان: ۱۴-۲۴). ما تفاوت‌ها بین دستنویس تاجیکستان و چاپ دادعلیشایف و بین دستنویس امیرخیزی و چاپ افشار را در پانوشت ذکر کرده‌ایم.

۳. دستنویس کلیات عبید کتابخانه راغب پاشا تاریخ ندارد، اما برای سلطان محمد فاتح (حک: ۸۴۸-۸۵۰ ق؛ ۸۵۵-۸۸۶ ق) کتابت شده است (حسینی، ۱۳۹۲: ۷۹-۸۲) و ناگزیر از سده نهم فراتر نمی‌رود.

۴. در چاپ محجوب عباراتی در این دو نامه دیده می‌شوند که در دستنویس‌ها و نسخه‌های در دسترس ما نیامده‌اند. از آنجاکه منبع ایشان را در نقل این عبارات در نیافتیم، آن‌ها را به پانوشت بردیم.

۵. ویراست نخست اتابکی از کلیات عبید (۱۳۴۳) بازنشر دو چاپ فرته و اقبال در نشر و نظم عبید زاکانی است. ایشان در ویراست ۱۳۸۴ همین کتاب برای نخستین بار با تکیه بر دستنویس‌ها کوشید تا تصحیح

ما چهار دستنویس تاجیکستان، راغب پاشا، امیرخیزی و حمیدیه را همزمان در نظر گرفتیم، ازین میان دستنویس تاجیکستان و خاصه راغب پاشا برای ما اهمیت بیشتری داشتند. با این همه، در برخی موارد صورت صحیح واژه‌ای، حداقل به زعم ما، در این دستنویس‌ها نبود، پس به ناچار آن را از دو دستنویس دیگر به متن آوردیم و کوشیدیم اختلاف‌ها را با دقت در پانوشت قید کنیم. بالطبع در ویرایش چنین متونی نباید به دستنویس‌های متأخر و چاپ‌ها اعتماد و استناد کرد، با وجود این برای مقایسه کامل تر چاپ این نامه‌ها را در نظر گرفتیم و در پانوشت شباهت‌ها و تفاوت‌های آن‌ها را با متن خود ذکر کردیم. در بحثی که پس ازین خواهد آمد، با درنگ بر برخی اصطلاحات و واژه‌ها صورت صحیح و برخی از وجوه معنایی آن‌ها و خوانش خود از برخی عبارات را توضیح می‌دهیم.

۳-۲ متن مکتوبات

نامه‌ای^۱ از^۲ انشاء^۳ شیخ شهاب‌الدین قلندر علیه‌الرحمه^۴

سلطان وقت، نر^۵ عالم، بیسراک وجود، نخب^۶ روی بساط^۷، کوز^۸ خراسان^۹، بابو حسن قلندر، دام تجریده^{۱۰}، از راه کرم مردان، سلام و صفای بی حد از^{۱۱} عشاق

تازه‌ای از کلیات عبید ارائه کند. با این حال به نظر می‌رسد، حداقل در بخش مورد بحث، تفاوت‌های این دو ویراست بیشتر نتیجه غلط مطبعی باشد تا حاصل تفاوت دستنویس‌ها. ما تنها برای مقایسه و تأثیری که بر یکی از چاپ‌ها گذاشته، برخی از تفاوت‌ها را در پانوشت ذکر کردیم.

۱. ت، د در عنوان تنها «مکتوب قلندران» را دارند؛ خ، ا در عنوان تنها «نامه قلندران» را دارند؛ م: «نامه».

۲. ح: «آن»؛ ات، اب، ش: «نامه‌ای از» را ندارند.

۳. ح: «مرحوم» را افزون دارد.

۴. ف، ات، اب، م، ش «علیه‌الرحمه» را ندارند.

۵. ا: «نیر»؛ ف، ات، اب: «تیز». م: پس ازین «علم» را افزون دارد.

۶. ت، خ، د: «بخته»؛ ح: «تحفه»؛ ا: «پخته»؛ ف، ات، اب، ش: «بخیه»؛ م: «تخته». متن مطابق غ.

۷. ح: «زمین»؛ خ، ا «بخته/پخته روی بساط» را بعد از «کوز خراسان» آورده‌اند.

۸. خ: «لوز»؛ ا: «سوز»؛ د، م: «گوز». متن مطابق ت، غ، ح، ش، ف.

۹. د: «خراسانی».

۱۰. خ: «تفریده». ا مطابق متن.

۱۱. غ: «و صفا پیش پر از خ، ا: «و صفا از پیش برآر»؛ ح: «و صفا پیش و پر از»؛ ف، ش: «و صفا پیش از».

متن مطابق ت، د، م.

۱ و مفرد^۲ خود عبدل یزدی^۳ قبول کند^۴. نظرها نگران اوست که^۵ هر صباح، مزید جمعیت او را در پای علم سلطان خراسان تکبیر می‌رود. فقیره را سلام بگوید، بیچارگی^۶ عرضه دارد. اخی درویشان دیوانه رومی^۷ به درویزه^۸ خاطرها^۹ و زیارت مردان مسافر آن سرزمین شد. مراد دیوانگان آن است که تبرکی از^{۱۰} اسرار خاص آن لنگر^{۱۱} بخشش^{۱۲} چرزدان^{۱۳} روانه گردانند^{۱۴}.

دیگر دوش^{۱۵} دو^{۱۶} قلندر از لنگر غایب گشتند. امروز چون^{۱۷} قلندران به اُسُتره کاری و صفای^{۱۸} صورت^{۱۹} مشغول شدند، معلوم شد که مهر^{۲۰} زخم هر دو شکسته

۱. غ، خ، ا، ح، ش، ف «و» را ندارند. متن مطابق ت، د، م.

۲. خ، ا: «مفرد» را ندارند.

۳. د: «عبد ایردی»؛ ات: «عبدل یردی»؛ اب: «عبدل بروی».

۴. ت، م: «فرماید»؛ د: «فرمایید».

۵. غ، خ، ا، ح، ش، ف، ات، اب، م «که» را ندارند.

۶. غ، خ، ح: «بیچاره گی».

۷. خ، ا: «دیوانه رومی» را ندارند.

۸. م: «درویزه»؛ متن مطابق ت، د، غ، خ، ا، ح، ش، ف.

۹. ح: «طرها».

۱۰. م: «جرعه‌دان بابا کچی از» را افزون دارد.

۱۱. د: «از بهر آن».

۱۲. خ، ا: «بخش».

۱۳. ت، د: «مردان»؛ غ، خ، ح، ش: «چرزدان»؛ ف: «جزردان»؛ ات، اب: «جز روان». پس ازین ت، د: «او را»؛ ح،

م: «او» را افزون دارند. متن مطابق غ، خ، ا، ف.

۱۴. خ، ا، ح: «گرداند».

۱۵. م: «یک لنگه شاه سر او کند انداخت» را افزون دارد. ت، د این جمله و جمله بعدی را با حذف چند واژه

چنین ضبط کرده‌اند: «دیگر دوش دو قلندر صورت مشغول شدند».

۱۶. م: «وجود» را افزون دارد.

۱۷. ح: «چوز».

۱۸. د «از لنگر غایب گشتند. امروز چون قلندران به اُسُتره کاری و صفای» را ندارد.

۱۹. م: «چار ضربی ریش و ابرو پاک تراش» را افزون دارد.

۲۰. ت: «بهر»؛ د مطابق متن.

بود.^۱ در حال چون^۲ قلندران آن^۳ حال مشاهده کردند به سنت قلندری انگشت کاری^۴ قلندرانه رفت و سینه به طاق فرمودند^۵ و به پای ماچان^۶ فرستاده شد و^۸ بعد از تجرید^۹ از لنگر سفر خواهند کرد. باقی سکه^{۱۰} آن سر حلقه بر مزید^{۱۱} از وقت بایزید، شیئی^{۱۲} الله مردان، صباح الخیر^{۱۳} مساک المبارک و السلام^{۱۴}.

جواب^{۱۴} از انشاء مولانا جلال الدین بن الحسام^{۱۵} الهروی طاب ثواه^{۱۶}

تحفه و تبرکی که شوریده وقت، عشاق مردان، مفرد جهان^{۱۷}، نر و نخبه^{۱۸}

۱. خ، ا: «است».

۲. درح «چون» پس از «قلندران» آمده است.

۳. ت، د، م «آن» را ندارند. متن مطابق غ، خ، ا، ف، ش.

۴. اب، ات، ش: «کار». م: پس ازین «و دیگر شب تیرتاب» را افزون دارد.

۵. خ: «فرمودید». ا مطابق متن.

۶. خ، ا «به» را ندارند؛ م: «با». متن مطابق ت، د، ح، ش.

۷. خ، ا: «پای ماچانی».

۸. خ، ا «و» را ندارند.

۹. م: «شاه مورد قبول ساخت» را افزون دارد.

۱۰. غ، ف: «شکسته»؛ خ، ا: «مکه». م: پس ازین «ابدالی که کجگُل و کوتک بود» را افزون دارد. و شاید همین اصح باشد. متن مطابق ت، د، ح، ش، م.

۱۱. خ، ا: «آن سر حلقه ورمزید»؛ ف، ش: «آن حلقه بر مزید»؛ م: «آن سر حلقه را بر مزید».

۱۲. خ، ا به «صبح الخیر» پایان می یابند.

۱۳. غ، ف، ش: «صبح الخیر و السلام»؛ ح: «صبح الخیر و السلام»؛ م: «صبح الخیر مساک المبارک و السلام گفت مسافر شد». متن مطابق ت، د.

۱۴. ت، د از کل عنوان فقط «جواب» را دارند؛ م: پس ازین «نامه» را افزون دارد؛ خ، ا در عنوان تنها «جواب نامه قلندران» را دارند. ت: ذیل جواب «قصه گوید» را افزون دارد.

۱۵. ف، م، ش: «حسام».

۱۶. ح: «جواب آن انشا مرحوم جمال الدین بن حسام رحمه الله»؛ ف، م، ش: «طاب ثواه» را ندارند.

۱۷. خ، ا: «مفرد جهان» را ندارند.

۱۸. ت: «نر و سخته»؛ د: «نر و بخته»؛ خ: «نرو بخته»؛ ا: «نو و پخته»؛ ف، ات، اب، ش: «نر بخیه»؛ م: «نرد تخته». متن مطابق غ، ح.

روزگار^۱ اخی داود ترمذی^۲، دام تفریده^۳، با خاک نشینان آن پای علم در قلم آورده بود از دست ابدال^۴ رومی رسید^۵، خیر مقدم گفته آمد^۶. ای والله مسافران این^۷ سرزمین خواندند^۸ و بر یاد آن نامراد^۹ آپ اوپ ایپ^{۱۰} زدند. تبرکی^{۱۱} که^{۱۲} از اسرار خاص این مزار^{۱۳} در یوزه رفته قلیل و کثیر حصه^{۱۴} کجکول^{۱۵} او بر دست ابدال^{۱۶} رومی روانه شد، شیئی^{۱۷} الله^{۱۸} مردان. فقیره سلامت است، دیگک^{۱۹} پالان می کند، لنگر آب می زند، سفره وقف رونندگان^{۲۰} کرده است. جهت^{۲۱} آن مفرد^{۲۲} یک^{۲۳} عرق چین و سینه پوش روانه شد، باقی طریل^{۲۴} منهل^{۲۵}

۱. خ، ا: «جهان».

۲. غ: «داود ترمذی». خ، ا: «داود ترمذی».

۳. ت، د: «دام توفیقه»؛ خ: «داد تجریده»؛ ا: «دام تجریده»؛ ات، اب: «تفرید».

۴. ت، د، ح، م: «قلندر».

۵. خ، ا: «برسید».

۶. خ، ا: «آمد» را ندارند.

۷. ف، ش: «آن».

۸. خ: «خواندید»؛ ا مطابق متن.

۹. ح: «نامردان».

۱۰. د: «آب، ایپ»؛ خ، ا: «هاپ، هوپ، هیپ»؛ ح، م: «آب، ایب، اوب»؛ ف، ش: «اوپ، اوپ، ایپ».

۱۱. ت، د «که» را ندارند.

۱۲. خ، ا: «لنگر».

۱۳. ح، د، ا: «کجکول».

۱۴. خ، ا: «دیوانه».

۱۵. ت، د: «از کرم» را افزون دارند.

۱۶. ش: «روندان».

۱۷. خ، ا پیش از جهت «دیگر» را اضافه دارند.

۱۸. ف: «صفر»؛ ش: «سفره».

۱۹. ت، د «یک» را ندارند؛ ف، ش: «دیگک».

۲۰. خ در اصل «طریل»، کاتب بعدتر «ر» را به «و» بدل کرده است. ا، م: «طویل»؛ ات، اب، ش: «طریق». متن

مطابق ت، د، غ، ح، ف.

۲۱. ت، د، غ، ح، ش، ف، م، ات، اب: «متأهل»؛ متن مطابق خ، ا. ا در برابر آن علامت پرسش گذاشته است.

بر^۱ زله بند^۲. شرف^۳ شیرازی بر خادم بابو دست رانده، بی گفت این سر حلقه از این آستانه سجد پس^۵ دیواری کرده، صحبت اختیار کرده^۶ شنیدم که با عشاق حاجی صالح ورداشت کرده^۷ از انبانچه های تکیه نشینان سلاح پاره ها^۸ برده^۹ به آن^{۱۰} سرزمین آمد. اگر در آن کوشانه^{۱۱} سر در کند ماجرا کرده^{۱۲} سنگ ملامت در گردنش نهند^{۱۳} و زنگ^{۱۴} و طوق قطب عالم بابا حیدر زاوه ای^{۱۵} از وی^{۱۶} باز گیرند. صفای مردان، دیگ پالان^{۱۷}، سفره گردان^{۱۸}، جمعیت بر^{۱۹} مزید به حق^{۲۰} بایزید^{۲۱}. والسلام^{۲۲}.

۱. غ: «بز».
۲. ت «بند» را ندارد. د مطابق متن.
۳. خ، ا: «حسن».
۴. د: «رانده بی بی گفت»؛ خ، ا: «رانده بی گفت».
۵. ا: «سپس». خ متن مطابق.
۶. ت، د: «کرد».
۷. غ، خ، ا، ح، ش، ف، ات، اب: «صحبت اختیار کرده شنیدم که با عشاق حاجی صالح ورداشت کرده» را ندارند. متن مطابق ت، د، م.
۸. ح: «ها» را ندارد.
۹. ا: «بوده».
۱۰. ح: «با آن»؛ ش: «بدان».
۱۱. خ، ا: «کاشانه».
۱۲. ت، د «سلاح پاره ها برده به آن سرزمین آمد. اگر در آن کوشانه سر در کند ماجرا کرده» را ندارند.
۱۳. ت، د «نهند» را ندارند.
۱۴. اب «زنگ» را ندارد.
۱۵. د، ف، ا: «حیدرزاده». ت مطابق متن.
۱۶. ح، م: «او».
۱۷. ت، د: پس ازین «و» را افزون دارند.
۱۸. ف: «کردن»؛ ا: «سفره کرد آن»؛ ات، اب: «سفر کردن».
۱۹. خ، ا: «ور».
۲۰. ت، د، م: «حرمت»؛ خ، ا: «از وقت».
۲۱. م: پس ازین «هر ابدالی که دم از بدلا می زند این گروه ابدالان را نظر پاک نکنند واپس ایشان و راه رویش آن ها یوفی بزیم» را افزون دارد.
۲۲. ت، د: «والسلام» را ندارند.

نامه از انشاء شیخ جلالی قلندر سلمه الله تعالی

سلامی چون صباح قلندران اوباش با برگ و نوا و پیامی چون شام حیدریان قلاش با قلیه و حلوا، و دعایی چون دیگ پالان مجردان، چرب و شیرین و ثنایی چون آپ اوپ پاک بازان چین در چین و خدمتی چون طوق و نمد حیدری خوشبوی و با صفا، و مدحتی چون سر دستی و سر دوستی لقمان با هوا، به خدمت آن نر طریقت و بیسراک حقیقت، زنده دل جمع سحری، محمد حیدری. تبلیغ می افتد و نموده می شود که تا از آن کوز مفرد جدا شده ام، دست حیرت چون پرچم بر سر مانده و دل چون فراشه گشته و سرپایی صبر دریده و گلیم طاقت چاک شده، تا زمانه طریل و روزگار زغل بر غم ما گلبانگ پس دیواری می زند و سیوی هجران بر ملامت دوزی آن دوست در پای ماچان فراق بر خاطر ما می بندد. ملتمس آنک آن کوتک دار روشن ضمیر که سر شمع آفتاب تحیر آستان است از دمدمه طبل سحری به دست عشاقان صبا که سبزی جرعه ایشان شکننده ناموس کلبه عطارست چیزی فرستد تا در شکرانه آن قلقل قلیه و جکجک سر شیخی کجلولهای مسافران صباحی زده بر کرده آید و بر سبلی مدعی گلبانگ خلیلی کوفته شود. والسلام.

۳-۳ سبک مکتوبات و بحثی در لوتر قلندری

این آثار هر یک سبکی متفاوت دارند. با وجود این، واژگان و تعبیر مشترک میان آن دو نامه ای که به عید خوانده اند و برخی نامه های دیگر بسیار روشن است. حتی شفیهی کدکنی (۱۳۸۶: ۳۷۳)، که در جایی از قلندریه در تاریخ نامه های آمده در کلیات عید زاکانی را بر ساخته او دانسته است، خواننده را در باز نشر این دو نامه چند باری به «فرهنگ پایان کتاب» ارجاع داده است (همان: حاشیه ۳۷۴). این خود نشانه ای از این می تواند بود که این نامه ها حداقل در لفظ و مفاهیم یکسان اند و تفاوت ماهوی ندارند.

در نگاهی دقیق تر می توان گفت سه نامه آمده در جنگ کتابخانه لالا اسماعیل^۱ و دو نامه آمده در کلیات عید سبکی بسیار مشابه دارند و نامه «شیخ جلالی قلندر» بسیار به دو نامه دیگر آمده در کلیات عید شباهت دارد. این نامه ها مفاهیم و به تبع آن واژه هایی

۱. در قلندریه در تاریخ دو نامه را ذیل شماره ۵۴ و یک نامه را ذیل شماره ۵۵ منتشر کرده اند (شفیهی کدکنی، ۱۳۸۶: ۳۶۹-۳۷۲).

محدود و البته پرتکرار دارند. با دقت در همین شباهت‌ها می‌توان دربارهٔ ضبط برخی از واژه‌ها داوری کرد. برای نمونه بر مردی و مردانگی - خاصه در آغاز هر نامه - تأکید بسیار شده است. در آغاز این سه نامه و در آغاز نامه‌های جنگ لالا اسماعیل بدون استثنا بر «نر» بودن مخاطب نامه تأکید شده است، و ازین رهگذر واژه‌هایی مرتبط همچون «مردانگی»، «مردی»، «گرد»، «بیسراک [=شتر نر]» و ... در این نامه‌ها با بسامد بالا آمده است. با دقت در همین نکته ساده روشن می‌شود که «نیر» آمده در چاپ افشار و «تیز» آمده در چاپ فرته از نامه شهاب‌الدین قلندر هر دو گشته «نر» هستند.

از نظر زبانی نیز باید به زوج‌های آوایی و موازنه در این نامه‌ها توجه داشت. ابتدای نامه شهاب‌الدین قلندر در چاپ محبوب نسبت به دستنویس‌های دیگر «علم» را افزون دارد: «نر علم عالم». هم‌آوایی و جناس «علم» و «عالم» در گام نخست این وسوسه را ایجاد می‌کند که باید «علم» را در متن نگه داشت، اما باید توجه داشت که در این نامه‌ها برخلاف سجع و موازنه به جناس کمتر توجه داشته‌اند، در دیگر دستنویس‌ها نیز «علم» نیامده است^۱، پس در مجموع می‌توان حکم به الحاقی بودن «علم» در این نامه داد.

نمونه دیگر را می‌توان در انتهای نامه شیخ شهاب‌الدین قلندر در چاپ محبوب نشان داد: «باقی سکه ابدالی که کجگل و کوتک بود آن سر حلقه را بر مزید از وقت بایزید» بحث بر سر نیمه دوم عبارت است. در دستنویس تاجیکستان، راغب پاشا و حمیدیه این بخش چنین ضبط شده است: «آن سر حلقه بر مزید»، در دستنویس امیرخیزی چنین: «آن سر حلقه ورمزید» و در چاپ فرته و شفیع کدکنی چنین است: «آن حلقه بر مزید». با توجه به ساخت آوایی این عبارت، و مقایسه آن با موارد دیگر (همان: ۴۰۰)، باید گفت بدون تردید «را» زائد است. پس صورت صحیح این لخت یکی ازین دو صورت است: «آن سر حلقه بر مزید»/یا «آن حلقه بر مزید». باید گفت از نظر آوایی ضبط دوم مرجح است، اما با توجه به این که در نامه دوم «سر حلقه» آمده است و این ترکیب در دستنویس‌های کهن

۱. در این نامه‌ها معمولاً هر لخت که در ابتدای نامه در وصف مخاطب نامه آمده، بیش از دو واژه ندارد، لخت‌هایی که دارای سه واژه هستند اندک هستند. البته این قاعده‌ای عام نیست و در همین نامه‌ها نمونه‌هایی نقض همچون «نخبه روی بساط» و «نر و نخبه روزگار» نیز دیده می‌شوند. اما در کل می‌توان با احتیاط بسیار این نکته را نیز در تصحیح این نامه‌ها در نظر داشت.

هم آمده است، آن را حفظ کردیم.

ما کوشیدیم تا بحث دربارهٔ مکتوب قلندران را گامی به پیش ببریم، پس دو دسته از واژگان را از دایرهٔ پژوهش خود بیرون گذاشتیم: لغات و اصطلاحاتی همانند پای‌ماچان، زله‌بند^۱، سینه‌پوش و... که در متون و حتی برخی از فرهنگ‌ها به تکرار آمده‌اند و دستهٔ دیگر نظیر ترتاب^۲، زغل^۳ و... که دربارهٔ آن‌ها به هیچ نکتهٔ روشنی نرسیدیم.

۳-۳-۱ انگشت کاری

شفیعی کدکنی (۱۳۸۶: ۴۹۳) «انگشت‌کار[ی] قلندران» را «تفحص کردن» و «انگشت کاری کردن» را «تفحص و جستجو و تحقیق» معنی کرده‌اند. این معنی البته با عبارت آمده در یکی از نامه‌های لالا اسماعیل تطابق دارد: «همه عرب و عجم را انگشت کاری کردم ازو زغل و دغل تر نیافتم.» (همان: ۳۷۲). چند شاهد دیگر نیز دیده‌ایم که وجوه دیگری از این اصطلاح را روشن می‌کنند. در دیوان بدر شیروانی (متوفی ۸۵۴ ق) آمده:

نی چو این بشنید رو در چنگ کرد از روی جنگ ز دز غیرت دست در گیسویش که ای بی‌ننگ و عار
یک زمان گر می‌نشانندت به پیش خود ولی صد رهت انگشت کاری می‌کنند ای شرمسار

(بدر شیروانی، ۱۹۸۵: ۳۴)

در کلیات نظام قاری (زنده در حدود ۸۶۶ ق) در تعریف دستار آمده: «اجناس آن چون عقود آن بی‌شمار [...]، خواجهٔ خودنما آن را هفتاد نوبت ببندد و باز گشاید و از سر گیرد و

۱. هرچند در این نامه‌ها «زله‌بند» در معنایی منفی به کار نرفته، اما دست کم از سدهٔ هشتم شواهدی بر جای مانده که نشان از معنای منفی این واژه در آن روزگار دارد. در «صد پند» آمده: «مردم بسیار گوی و سخن چین و سفله و مطربان ناخوش‌آواز و زله‌بند که ترانه‌های مکرر گویند در مجلس نگذارید.» (عبید زاکانی، ۱۹۹۹: ۳۲۲؛ ن.ک: ابن‌یمین، ۱۳۴۴: ۴۳۸؛ سلمان ساوجی، ۱۳۸۹: ۷۰؛ ابن‌بزاز اردبیلی، ۱۳۷۳: ۸۵۷)

۲. هرچند ترتاب در پانوشته آمده است. آیا این واژه ارتباطی با «ارتاب» عربی به معنای «شک و تردید» پیدا کردن که در قرآن هم آمده است (بقره: ۲۸۲) دارد؟

۳. زغل را «از دشنام‌های قلندریه» دانسته‌اند (شفیعی کدکنی، ۱۳۸۶: ۵۰۲). آیا ممکن است این با کارکرد آن در عربی به معنای «نپهره» (مرتضی زبیدی، ۱۴۱۴ ق، ج ۳، بخش ۱: ۳۰۱) و ناسره و مغشوش مرتبط باشد؟

باری که پسندش افتد به زانو در آید و بر سر پا نهد و عقود آن را کلیک انگشت کاری کند و بر سر نهد. (نظام قاری، ۱۳۹۱: ۳۸۷). و همو در «کتاب مخیل نامه در جنگ صوف و کمخا» از قول «پهلوان پنبه» گفته است:

مرا چون در آجیده میلک نهند به بخت من انگشت کاری کنند (همان: ۲۱۷)
میر تقی الدین کاشانی (زنده تا ۱۰۱۶ق) نیز این بیت را از مولانا فهمی در خلاصه/الشعار آورده است:

روز گارش همچو نی انگشت کاری می کند او ز خجلت دست بر سر مانده مانند ذباب
(تقی الدین کاشی، ۱۳۸۴: ۳۰۱)

از مجموع شواهد می توان گفت که اساس این اصطلاح از انگشت بسودن بر دستار، نی و... حاصل شده است و چون این با دقت همراه بوده است، آن را به معنای به دقت در چیزی/کاری نگرستن و... به کار برده اند، اما این به دقت بسودن گویا رفته رفته نوعی گوش مالی دادن را نیز متبادر می کرده است. ازین رو شاید بتوان انگشت کاری در بیت بدر شیروانی و همه شاهد های بعدی را، حتی آن چه در مکتوب شهاب الدین قلندر آمده، معادل گوش مالی دادن و تأدیب کردن دانست.

۳-۳-۲ طریل

شفیعی کدکنی هر چند در متن نامه حسام هروی «طریق» را آورده است، اما در «واژه نامه زبان قلندری» بدون هیچ توضیحی «تریل» (شفیعی کدکنی، ۱۳۸۶: ۴۹۷) و «طویل» (همان: ۵۰۶) را مدخل کرده است. به گمان ما «طریق»، «طویل» و... همه صورت های تغییر یافته «طریل» هستند^۱. چرا که این واژه جز دستنویس های مورد استفاده ما، مکرر با همین ضبط در مقالات شمس آمده است (شمس تبریزی، ۱۳۹۱، ج ۱: ۲۱۵، ۲۱۶، ۳۰۵؛ همان: ج ۲: ۲۳۱). موحد، مصحح مقالات شمس، آن را «دون و فرومایه» معنی کرده است و از «حاشیه منقول از خط مولانا» در تعریف آن آورده که «الذی تکره مجالسته و تأنف منه بحقارته فی

۱. «طویل» آمده در «واژه نامه زبان قلندری» برگرفته ازین عبارت «قلندریه آذری طوسی» است: «و ازین جمله شرایط و ارکان این طریق [قلندری] که پیش مردمان نهاده اند، اگر بی خبر باشد و ملازمت ننماید طویل باشد.» (شفیعی کدکنی، ۱۳۸۶: ۴۰۹). پرواضح است که با «طویل» این جمله معنایی ندارد و «طریل» درست است. در چاپ ایشان از نامه های جنگ لالا اسماعیل «تریل» در متن آمده است. (همان: ۳۷۱)

اعین الناس» (همان: ۴۱۲) و همین صحیح است.^۱

۳-۳-۳ دیگ پالان

این اصطلاح جز در نامه‌های مورد بحث ما در نامه‌های جنگ لالا اسماعیل (شفیعی کدکنی، ۱۳۸۶: ۳۶۹، ۳۷۰، ۳۷۱، ۳۷۲)، «الرساله القلندریه» احمد سمنانی (همان: ۳۹۹)، «قلندریه آذری طوسی» (همان: ۴۰۹) و دیوان/سراری (همان: ۴۶۴) آمده است: رقیبان را به گاه سبزه بر سفره صلابی زن خران را بی‌علف مگذار و فکر دیگ^۲ پالان کن شفیی کدکنی (همان: ۵۰۱) «دیگ پالان» را «دعایی در حق لنگر» و «دیگ پالان کردن» را «کنایه از طعام خوردن و احتمالاً غذای سیری خوردن» معنی کرده است. در دیوان شمس در وصف «آفرینش عالم» آمده: به برج آتش فرمود، دیگ پالان کن برای پختن خامی چو دیگدان داری (مولوی، ۱۳۷۸، ج ۶: ۲۸۶)

با توجه به مجموع شواهد می‌توان گفت دیگ پالان کردن، آماده کردن دیگ برای پخت غذا بوده است.^۳

۳-۳-۴ سجود پس دیواری/گلبنگ پس دیواری

جز نامه‌هایی که در بالا آمدند، در دو نامه جنگ لالا اسماعیل اصطلاح «سجود پس دیواری» آمده است:

۱. با وجود این از یک جمله مقالات شمس برمی‌آید که گویی این واژه نیز همچون رند و برخی دیگر از مشابهنش در مواردی بار معنایی مثبت هم داشته است. آن جمله این است: «صد طریل را خدمت باید کردن تا به آن یک طریل برسی.» (شمس تبریزی، ۱۳۹۱، ج ۱: ۲۱۶).

۲. البته در این جا و در چند مورد دیگر در این کتاب «دیگ» آمده است (شفیعی کدکنی، ۱۳۸۶: ۳۶۹، ۳۷۰، ۴۰۹).

۳. بیٹی در دیوان امیرشاهی سیزواری (متوفی ۸۵۷ ق) آمده است که ازین منظر قابل توجه است:

چو عیسی به قرصی بساز از فلک که خر باشی ار دیگ پالان خوری

(امیرشاهی سیزواری، ۱۳۴۸: ۹۹)

شاعر در این جا پالان را به معنای «جل» در نظر گرفته، اما ظاهراً به «دیگ پالان» نیز توجه داشته است.

فصلنامه علمی ادبیات عرفانی، سال ۱۴، شماره ۳۰، پاییز ۱۴۰۱ / ۱۷۹

«یوسف عراقی [...] ناموس سکه و صورت این طایفه را به باد داده، چه علامات سجود پس دیواری از وی مشاهده رفته بود.» (شفیعی کدکنی، ۱۳۸۶: ۳۷۰)

«شمس مکرانی [...] از سنگ احداث ترسید. سجود پس دیواری کرد.» (همان: ۳۷۲)

در دیوان سلمان ساوجی نیز سه بیت آمده است که می‌تواند دستگیر ما در این بحث باشد:

از شرم رای روشن او هر شب آفتاب چون سایه سجده‌ای پس دیوار می‌کند
(سلمان ساوجی، ۱۳۸۹: ۸۳)

در جمال و رخ او ای مه و مهرار نگرید هر دو چون سایه سجودی پس دیوار کنید
(همان: ۳۴۷)

سلمان چو آفتاب به کویش برآ چرا چون سایه سجده پس دیوار می‌کنی
(همان: ۴۱۶)

در نامه جلالی قلندر آمده: «روزگار زغل بر غم ما گلبانگک پس دیواری می‌زند.» گلبانگک قلندران که معنایی روشن دارد. ایشان «چون به وجد می‌آمدند و نیز در حین معرکه گیری نعره‌ای می‌کشیدند و همراه آن پاره‌ای عبارت‌ها و یا کلمه‌هایی را بر زبان می‌آوردند که مفهوم و معنایی روشن برای دیگران نداشت مانند آپ و اوپ و ایپ [...] و این کار را گلبانگک می‌نامیدند.» (باباحاجی عبدالرحیم، ۱۳۹۵، مقدمه مصحح: ۸۷ و نیز شفیعی کدکنی، ۱۳۸۶: ۵۰۹).

اما «پس دیواری» در این جا و در «سجود پس دیواری» به چه معناست؟ شفیعی کدکنی «سجود پس دیواری» را با قید «ظ: ظن» «پنهان شدن یا کاری پنهانی کردن» معنی کرده است. (همان: ۵۰۳)

به نظر می‌رسد از مجموع شاهدها بتوان پس دیواری را در این اصطلاح به تظاهر و ریا کاری کردن معنی کرد و «سجود پس دیواری» را به مکر تسلیم شدن و کرنش کردن از روی ریا دانست. این اصطلاح در شاهدهای آمده از سلمان ساوجی قدری تفاوت معنایی دارد. ظاهراً در آن جا باید «سجود پس دیواری» را تسلیم شدن و کرنش کردن همراه با خجالت تعبیر کرد. «گلبانگک پس دیواری» در این عبارت را نیز شاید بتوان همراهی به سخره و از روی ریا دانست.

۳-۳-۵ سفره گردان

«سفره گردان» در نامه‌ای از جنگ لالاسماعیل (همان: ۳۷۰) و نامه حسام هروی همراه «دیگ پالان» آمده است. و در این صورت دعایی بوده نزدیک به «سفره تون پربرکت» که امروز به کار می‌رود. این واژه در دیوان ابن‌یمین (متوفی ۷۴۶ق) نیز آمده:
سفره گردان کن اگر نام نکو می‌طلبی
که به این نام ز اعیان جهان درگذری
(ابن یمین، ۱۳۴۴: ۵۳۶)

«سفره گردان» در این بیت نیز معنای نزدیک به «سفره انداختن» داشته است که با همین اصطلاح لااقل از سده هفتم - بنا بر «فتوت‌نامه نجم‌الدین زرکوب» (رسائل جوانمردان، ۱۳۵۲: ۲۰۷) - در نظام خانقاهی رواج داشته است.

۳-۳-۶ فقیره

شفیعی کدکنی در تعلیقات *اسرارالتوحید* نوشته که فقیره «خطابی بوده که به زنان صوفی یا همسران صوفیان می‌کرده‌اند و در مکاتبات قلندران رواج بسیار دارد.» (محمدبن منور، ۱۳۶۷، ج ۲: ۵۴۳). در تأیید نوشته ایشان می‌توان از «فتوت‌نامه» منسوب به شهاب‌الدین سهروردی یاد کرد. در این رساله حکایت پیری با همسرش رفته است و در آن بارها زن «فقیره» خوانده شده (رسائل جوانمردان، ۱۳۵۲: ۱۳۵-۱۴۰؛ ن.ک: محمدبن منور، ۱۳۶۷، ج ۱: ۱۳۷).

از تأمل در نامه‌های مورد بحث ما و نامه‌های جنگ لالاسماعیل نکته‌ای به چشم می‌آید؛ در این نامه‌های اخیر آمده: «ازین جانب، فقیره، صغری، به سلامت است» (شفیعی کدکنی، ۱۳۸۶: ۳۶۹)، یا «فقیره صغری سجود آورده سلام می‌رساند» (همان: ۳۷۲). ذکر سلام رساندن «فقیره» و خاصه «صغری» در این نامه‌ها نشان می‌دهد که مخاطب نامه به‌خوبی اهل منزل را می‌شناخته. در همان حکایت سهروردی نیز مریدی همسر مرشد و پیرش را در خانه وی می‌بیند و به وی دل می‌بازد. آیا می‌توان نتیجه گرفت که قلندران در اندرونی یکدیگر رفت و آمد و با اهل منزل گفتگو داشته‌اند؟^۱ حال آن‌که برخی از طبقات در

۱. احتمالاً عید (۱۹۹۹: ۳۳۰) با توجه به همین زمینه در «تعریفات» «الفقیره» را «آن‌که غریبان را خواهد» معرفی کرده است.

سده‌های بعد حتی تا امروز نیز صحبت درباره اهل منزل را قبیح می‌دانند، تا چه برسد به دیدار با ایشان^۱.

۳-۳-۷ کوز

در نامه شهاب‌الدین قلندر واژه‌های آمده که آن را به صورت‌های «کوز»، «لوز» و «سوز» ضبط کرده‌اند، اما کدام یک از این‌ها صورت اصیل واژه است؟ در آن نامه پس از این، «خراسان» آمده است: «کوز خراسان». در نامه جلالی قلندر «کوز مفرد» و در نامه‌ای از جنگ لالا اسماعیل «کوز عالم» (همان: ۳۷۱) نیز آمده است.

با توجه به صراحت دستنویس راغب‌پاشا و حمیدیه بر ضبط «کوز» و تکرار آن در دو شاهد دیگر با همین ضبط به احتمال بسیار باید «کوز» را صحیح دانست. در معنی این واژه نیز به طور کلی می‌توان گفت در «ستایش» مخاطب نامه به کار رفته است (همان: ۵۰۸)، اما معنی دقیق این واژه و ریشه آن چیست؟ آیا آن با خمیدگی پشت پیران ارتباط داشته و «کوز» را به نشانه پیری و بزرگی به قلندران بزرگ‌تر خطاب می‌کرده‌اند؟

۳-۳-۸ منهل

در نامه حسام هروی آمده است:

«باقی طریل منهل بر زگه‌بند. شرف شیرازی بر خادم بابودست رانده، بی‌گفت این سرحلقه از این آستانه سجود پس دیواری کرده، صحبت اختیار کرده...»
شاید مبهم‌ترین عبارت مکتوبات قلندران همین عبارت و مبهم‌ترین واژه این عبارت «منهل» باشد. صورتی نزدیک به این عبارت در جنگ لالا اسماعیل نیز آمده است: «دیگر معلوم آن نر عالم باشد که آن بز بز قدم تریل زگه‌بند منهل شمس مکرانی که چندین گاه با او ورداشت کردم و سر و ریشش تراشیدم [...] آن نامرد با فخر مراغی لسان راند.» (همان:

۱. در سفرنامه فرهاد میرزا (۱۳۶۶: ۲۹۲) آمده است که «گورناطور بادکوبه» احوال شاهزاده خانم را پرسید. گفت: «من عادت مشرق‌زمین را می‌دانم که نباید احوال عیال کسی را پرسید، چون شما به من التفات دارید، از آن جهت گستاخی می‌کنم که انشاءالله کسالتی نداشته باشند.» «گورناطور» لفظی است روسی به معنی حاکم (همان: «معنی بعضی لغات»: ۳۹۶).

۳۷۲-۳۷۱). در عبارت نخست بین «زگه‌بند» و «شرف شیرازی» در چاپ محجوب و شفیع کدکنی هیچ فاصله‌ای نیست. یعنی «زگه‌بند» را مضاف به «شرف شیرازی» دانسته‌اند. در عبارت دوم نیز در چاپ شفیع کدکنی بین «منهل» و «شمس مکرانی» فاصله‌ای نیست. اگر این جمله‌ها را به این سیاق بخوانیم، این دو عبارت مغشوش می‌شود خاصه هر دو جمله بعد از «زگه‌بند» و «منهل» که بی‌نهاد و به تبع آن بی‌معنی می‌مانند. به نظر می‌رسد عبارت نخست پس از «زگه‌بند» و عبارت دوم پس از «منهل» پایان یافته‌اند. این عبارت‌ها را می‌توان دعایی مشابه دیگر عبارات دعایی این نامه‌ها دانست. با این فرض جمله بعدی در نامه نخست با «شرف شیرازی» و در نامه دوم با «شمس مکرانی» آغاز می‌شود که نهاد این دو جمله نیز همین دو نام هستند. اما این دو عبارت دعایی نیز خالی از ابهام نیستند. در قلندریه در تاریخ عبارت نخست بدین صورت «باقی طریق متأهل بر زگه‌بند» (همان: ۳۷۴) و عبارت آمده در مکتوب جنگ لالا اسماعیل، همان‌طور که گذشت، بدین صورت ضبط شده است: «بزبز قدم تریل زگه‌بند منهل». به گمان ما عبارت دوم، فارغ از تحریف و جابه‌جایی یک دو واژه، صورتی دیگر از عبارت نخست است. شفیع کدکنی حدس زده «بزبز قدم تریل» نوعی «دشنام» باشد (همان: ۴۹۴). وی درباره «متأهل» و «طریق متأهل»! (همان: ۵۱۰) و «منهل» (همان: ۵۱۱) توضیحی نیاورده است.

همان‌طور که گذشت، «طریق» در جمله نخست، گشته «طریل» است. به احتمال بسیار «منهل» و «متأهل» صورت‌های متفاوت یک واژه هستند. حتی می‌توان صورت‌های دیگر همچون مناهل و ... را نیز به این دو افزود. منهل به معنای «آبخور» است و مناهل جمع آن. اما کدام یک از این‌ها در این دو عبارت اصل است؟ تنها با تکیه بر شباهت آوایی با واژه قبلی یعنی «طریل» در عبارت نخست و تکرار آن در دستنویس امیرخیزی و در همین عبارت جنگ لالا اسماعیل، می‌توان «منهل» را صورت صحیح دانست، اما معنی دقیق این واژه و این دو عبارت دعایی چیست؟ در فرهنگ نفیسی منهل را به معنای «مرد در نهایت سخاوت» (نفیسی، بی‌تا، ج ۵: ۳۵۶۴) آورده‌اند. آیا در این نامه‌ها نیز همین را در نظر داشته‌اند؟

۳-۳-۹ نخبه

بنا بر ضبط مقاله حاضر، در آغاز نامه شهاب‌الدین قلندر به «نخبه روی بساط» و در آغاز

نامه حسام‌الدین هروی، «نر و نخبه روزگار» آمده است. «نخبه» واژه کلیدی‌ای بود که ما بر اساس آن از میان صورت‌های متفاوت این دو لغت، ضبط حاضر را درست دانستیم. ضبط‌های گوناگون را در پانوش نشان داده‌ایم. از آن میان ضبط استادان محبوب و شفیع کدکنی را برای مقایسه ذکر می‌کنیم: در چاپ محبوب «تخته روی بساط» و «نرد تخته روزگار» و در چاپ شفیع کدکنی «بخیه روی بساط» و «نر بخیه روزگار» آمده است.

در این جا نه «تخته» و نه «بخیه» هیچ کدام وجهی ندارند و صورت صحیح آن واژه، به گمان ما، «نخبه» است؛ چرا که «نخبه» هر چیز را روی بساط می‌گذارند نه «تخته» و «بخیه» آن را، ضبطی که دستنویس راغب‌پاشا نیز آن را تأیید می‌کند. در لغت دیگر نیز با توجه به آنچه در آغاز مقاله گذشت، «نر» صحیح است. تکرار حرف «ن» در آغاز نر و نخبه و ایجاد هم‌آوایی نیز تأکیدی دیگر بر این ضبط است.

۴- نتیجه‌گیری

قلندران یکی از تأثیرگذارترین طبقات در ایران بودند که هنوز تأثیرشان در فرهنگ ایران دیده می‌شود. از ایشان آثار اندک و بعضاً مبهمی به جای مانده است. گروه‌های مختلفی از قلندران این آثار را در دوره‌های متفاوت و در جغرافیایی گسترده نوشته‌اند به همین دلیل این آثار از نظر سبکی متفاوت‌اند. مبهم‌ترین آثار بازمانده از قلندران نامه‌های ایشان است. دلیل این ابهام به دو چیز راجع است: نخست استفاده از لوتر خاص قلندری و دوم ناآشنایی کاتبان بعدی با این زبان خاص و تحریف و تصحیف این نامه‌ها. تا پیش از این، پنج نامه، که از نظر سبکی بسیار شبیه‌اند، شناسایی شده بود: دو نامه در کلیات عبید زاکانی و سه نامه در جنگ لالا اسماعیل. حال آن دو نامه آمده در کلیات عبید همراه با نامه سومی در دستنویسی از کتابخانه راغب‌پاشا یافت شده است. می‌توان با بهره‌گیری از دستنویس و نامه تازه آن، و با کمک دستنویس‌ها، چاپ‌ها و منابع دیگر برخی از واژگان، اصطلاحات و عبارات این نامه‌ها را تصحیح و بهتر درک کرد. و با انتشار این نامه سوم به مکتوبات کم‌حجم اما غنی قلندران افزود.

فهرست منابع

- ابن بزاز اردبیلی (۱۳۷۳). *صفوه‌الصفاء*، مقدمه و تصحیح غلامرضا طباطبایی مجد، چاپ اول، تبریز: ناشر مصحح.
- ابن‌یمین فریومدی (۱۳۴۴). *دیوان*، به تصحیح و اهتمام حسینعلی باستانی‌راد، چاپ اول، تهران: کتابخانه سنایی.
- امیرشاهی سبزواری (۱۳۴۸). *دیوان*، به تصحیح و حواشی و مقدمه سعید حمیدیان، چاپ اول، تهران: ابن سینا.
- باباحاجی عبدالرحیم (۱۳۹۵). *آداب‌الطریق*، تصحیح، تحقیق و توضیح مهراں افشاری، چاپ اول، تهران: چشمه.
- بادی، حمد بن حسین (۱۳۹۸). *الملخص فی اللغة*، تصحیح و تحقیق غلامرضا دادخواه و عباس گودرزنیا، تهران: بنیاد موقوفات افشار.
- بیهقی، احمدبن علی (۱۳۷۵). *تاج‌المصادر* (ج ۲)، به تصحیح و تحشیه و تعلیق هادی عالم‌زاده، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- بدر شیروانی (۱۹۸۵). *دیوان*، تهیه‌کننده متن برای چاپ، مقدمه و فهرس ابوالفضل هاشم‌اوغلی رحیموف، چاپ اول، مسکو: اداره انتشارات دانش.
- براون، ادوارد (۱۳۳۹). *تاریخ ادبی ایران (از سعدی تا جامی، ج ۳)*، ترجمه و حواشی علی اصغر حکمت، چاپ دوم، تهران: کتابخانه ابن سینا.
- بلوکباشی، علی (۱۳۷۹). «زبان‌های رمزی در ایران»، در *یادنامه دکتر احمد تفضلی*، به کوشش علی اشرف صادقی، چاپ اول، سخن: تهران.
- پیرزاده، محمدعلی (۱۳۴۳). *سفرنامه حاجی پیرزاده (ج ۲)*، به کوشش حافظ فرمانفرمایان، چاپ اول، تهران: دانشگاه تهران.
- تقی‌الدین کاشی (۱۳۸۴). *خلاصه‌الاشعار و زبده‌الافکار (کاشان)*، به کوشش عبدالعلی ادیب برومند و محمدحسین نصیری کهنمویی، چاپ اول، تهران: میراث مکتوب.
- حافظ (۱۳۸۷). *گزیده غزلیات حافظ (نسخه ۱۰۵ ق)*، مقدمه و شرح امریزدان علیمردان و ظاهر احراری، چاپ اول، تهران: فرهنگستان هنر.
- حسینی، سیدمحمدتقی (۱۳۹۲). *فهرست نسخه‌های خطی فارسی در کتابخانه راغب‌پاشا*، چاپ اول، قم: مجمع ذخایر اسلامی.
- حقیقی، فرزاد (۱۴۰۰). «بررسی انتساب چند اثر به عبید زاکانی»، *کاوش‌نامه*، سال ۲۲، شماره ۵۰، صص ۱۴۹-۱۷۸.

فصلنامه علمی ادبیات عرفانی، سال ۱۴، شماره ۳۰، پاییز ۱۴۰۱ / ۱۸۵

دانش پژوه، محمد تقی و بهاء‌الدین علمی انواری (۱۳۵۵). فهرست کتاب‌های خطی کتابخانه مجلس سنالاج (۱)، چاپ اول، تهران: مجلس شورا.

رسایل جوانمردان (مشمول بر هفت فتوت‌نامه) (۱۳۵۲). با تصحیحات و مقدمه مرتضی صراف، چاپ اول، تهران: انستیتوی فرانسه.

زوزنی، حسین بن احمد (۱۳۴۵). کتاب‌المصادر (ج ۲)، به کوشش تقی بینش، مشهد: کتابفروشی باستان.

سلیمان ساوجی (۱۳۸۹). کلیات، مقدمه و تصحیح عباسعلی وفا، چاپ ۲، تهران: سخن. شفیعی کدکنی، محمدرضا (۱۳۸۶). قلندریه در تاریخ: دگردیسی‌های یک ایدئولوژی، چاپ ۱، تهران: سخن.

شمس تبریزی (۱۳۹۱). مقالات شمس (ج ۱ و ۲). تصحیح و تعلیق محمدعلی موحد، چاپ ۴، تهران: خوارزمی.

عبید زاکانی (۱۹۹۱). آثار. با تصحیح و مقدمه جابلقا دادعلیشایف، زیر نظر اصغر جانفدا، اعلاخان افصح‌زاد، چاپ اول، دوشنبه: نشریات دانش، آکادمی علوم جمهوری شوروی تاجیکستان انستیتوی شرقشناسی.

_____ (۱۳۳۶). کلیات عبید زاکانی، مقابله با نسخه مصحح استاد فقیه عباس اقبال و چند نسخه دیگر، به اهتمام پرویز اتابکی، تهران: زوار.

_____ (۱۳۴۳). کلیات عبید زاکانی، مقابله با نسخه مصحح عباس اقبال و چند نسخه دیگر پرویز اتابکی، چاپ دوم، تهران: زوار.

_____ (۱۹۹۹). کلیات عبید زاکانی، به کوشش محمدجعفر محجوب، زیر نظر احسان یارشاطر، چاپ اول، نیویورک: Bibliotheca Persica Press.

_____ (۱۳۸۴). کلیات. تصحیح و تحقیق و شرح و ترجمه حکایات عربی پرویز اتابکی، چاپ ۴، تهران: زوار.

_____ (۱۳۰۳ق). منتخب لطایف مولانا نظام‌الدین عبید زاکانی، با مقدمه فرته. چاپ اول، استانبول: مطبعة ابوالضیاء توفیق‌بگ.

_____ (۱۳۵۱). «منتخباتی از آثار عبید زاکانی»، به کوشش ایرج افشار، در فرهنگ ایران زمین، ج ۱۸، صص ۱-۸۵.

فرهاد میرزا (۱۳۶۶). سفرنامه فرهاد میرزا، به تصحیح و تحشیه غلامرضا طباطبایی، چاپ اول، تهران: علمی.

- کیا، صادق. (۱۳۴۰). *راهنمای گردآوری گویش‌ها*. تهران: انتشارات اداره فرهنگ عامه.
- مایر، فریتس (۱۳۷۸). *ابوسعید ابوالخیر حقیقت و افسانه*، ترجمه مهرآفاق بایوردی، چاپ اول، تهران: مرکز نشر دانشگاهی.
- محمدبن منور (۱۳۶۷). *اسرارالتوحید* (ج ۱ و ۲). مقدمه، تصحیح و تعلیقات محمدرضا شفیعی کدکنی، چاپ اول، تهران: آگاه.
- مرتضی زبیدی، محمد (۱۴۱۴ق). *تاج العروس من جواهر القاموس* (ج ۳ قسم ۱)، دراسه و تحقیق علی شیری، طبعه الاولی. بیروت: دارالفکر.
- مولوی (۱۳۷۸). *کلیات شمس یا دیوان کبیر* (ج ۶)، با تصحیحات و حواشی بدیع الزمان فروزانفر، چاپ چهارم، تهران: امیرکبیر.
- نظام قاری (۱۳۹۱). *کلیات*، تحقیق و توضیح رحیم طاهر، چاپ اول، تهران: کتابخانه مجلس شورا - سفیر اردهال.
- نقیسی، علی اکبر (ناظم الاطبا). (بی تا)، *فرهنگ نقیسی* (ج ۵)، چاپ اول، تهران: خیام.

دستنویس‌ها:

- عبید زاکانی (۷۷۲ق). *کلیات*، دوشنبه: کتابخانه آکادمی علوم تاجیکستان، شماره ۵۵۵، تاریخ کتابت: ۸۰۷ق.
- _____ (۷۷۲ق). *کلیات*، استانبول: کتابخانه حمیدیه، شماره ۱۱۸۸، تاریخ کتابت: ۸۹۸ق
- _____ (۷۷۲ق). *کلیات*، استانبول: کتابخانه راغب پاشا، شماره ۱۱۹۲، تاریخ کتابت: اواسط سده نهم
- _____ (۷۷۲ق). *مجموعه*، تهران: کتابخانه مجلس سنا، شماره ۵۶۴، تاریخ کتابت: ۸۶۸ق.

- Ivanow, W. (1922). «An Old Gypsy-Darwish Jargon», *Asiatic Society of Bengal*, V. XVIII, pp. 375-383, Calcutta.
- Yarshater, E. (1977). «The Hybrid Language Of The Jewish Communities Of Persia», *Journal of The American Oriental Society*, V. 97, Pp.1-7, U.S.A.

References

- Amirshahi Sabzevari. (1969). *Divan*. Edited by S. Hamidian. Tehran: Ebnesina.
- Ebn-e Bazzaz Ardabili. (1994). *Safvat al- Safa*. Edited by Gh. Tabatabaei Majd.
- Ebn-e Yamin Faryumadi. (1965). *Divan*. Edited by H. Bastani Rad. Tehran: Sanai Library.
- Babahaji Abderrahim. (2016). *Aadaab Al- Tariq*. Edited by M. Afshari. Tehran: Cheshmeh.
- Badi, H. (2019). *Almulakhas fi Allughah*, Edited by Gh. Dadkhah and A. Goudarznia. Tehran: Bonyad Moughofat Afshar.
- Badr Shirwani. (1985). *Divan*. Edited by A. Rahimof. Moscow: *Institute of Oriental Studies of Azerbaijan*.
- Bayhaqi, A. (1996). *Taj Al- Masadir (v.2)*. Edited by H. Alimzadih. Tehran: Institute for Humanities and Cultural Studies.
- Browne, E. (1960). *A Literary History of Persia (From Saadi to Jami, v.3)*. Translated by A. Hekmat. Tehran: Ebn-e Sina Library.
- Boloukbashi, A. (2000). "Constructed Languages in Iran". In the *Tafazzoli Memorial Volume*. Edited by A. Sadeghi. p. 109-127. Tehran: Sokhan.
- Danesh Pajouh, M.T. and Elmi Anwari, B. (1976). *List of Manuscript Books of the Senate Library (v.1)*. Tehran: Majles Shura.
- Farhad Mirza. (1987). *Safarnameh Farhad Mirza*. Edited by Gh. Tabatabaei. Tehran: Elmi.
- Hafiz. (2008). *Selected Poetry (Ghazals) of Hafiz (Manuscript of the Diwan, 805th)*. Introduced and annotated by AmrYazdan Alimardan and Zaher Ahrari. Tehran: Iranian Academy of Arts.
- Haghighi, F. (2021). "Verification of Some Literary Works Attributed to Obayd Zakani". *Kavoshnameh*. 22 (50). Pp.149-178.
- Hosseini, S.M.T. (2013). *List of Persian Manuscripts in the Library of Ragheb Pasha*. Qom.
- Ivanow, W. (1922). "An Old Gypsy-Darwish Jargon". *Asiatic Society of Bengal*. V. XVIII. pp. 375-383. Calcutta.
- Kia, Sadeq. (1961). *Rāhnamā-ye gerdāvari-e guyeshā*. Tehran.
- Meier, F. (1999). *Abu Saeid Abul- Khayr Truth and Legend*. Translated by M. Baybordi. Tehran: University Publication Center.
- Mevlânâ. (1999). *Shams Collected Works or Divan Kabir (v.6)*. Edited by B. Forouzanfar. Tehran: Amir Kabir.
- Morteza Zubaydi, M. (1965). *Taj al-Arous men Javaher al-Ghamous (v.3)*. Edited by A. Shiri. Beirut: Dar Al-Fekr.

- Muhammad ibn Monavvar. (1988). *Asrar Al. Tawhid (v.1,2)*. Edited by M.R. Shafiei Kadkani. Tehran: Agah.
- Nafisi, A. (n.d.). *Farhang Nafisi (v.5)*. Tehran: Khayyam.
- Nezam Qari. (2013). *Collected Works*. Edited by R. Taher. Tehran: Kitābkhānah-'i Majlis-i Shūrā-yi Millī (Iran)- Safire Ardehal Publishers.
- Obayd Zakani. (1991?). *Collected Works*. Edited by J. Dadalishayov. Tajikistan.
- _____ (1957). *Collected Works*. Edited by A. Eghbal and P. Atabaki. Tehran: Zavar.
- _____ (1964). *Collected Works*. Edited by A. Eghbal and P. Atabaki. Tehran: Zavar.
- _____ (1999). *Collected Works*. Edited by M. J. by M.J. Mahjub. Bibliotheca Persica Press.
- _____ (2005). *Collected Works*. Edited and Translated by P. Atabaki. Tehran: Zavar.
- _____ (1885). *Montakhab Latayef Mawlana Obayd Zakani*. Edited by Ferte. Istanbul.
- _____ (1972). "Selections from Obayd Zakani's works". Edited by I. Afshar. *Farhang-e Irān-zamīn*. (18). Pp.1-85.
- Pirzadeh, M. (1964). *Safarnameh Haji Pirzadeh (v.2)*. Edited by H. Farmanfarmaian. Tehran: Tehran University.
- Rasa'il-e Javanmardan (Recueil de sept Fotowwat-Nameh)*. (1973). Edited by M. Sarraf. Tehran: L'Institut Franco. Iranien.
- Salman Savaji. (2010). *Collected Works*. Edited by A. Vafaei. Tehran: Sokhan.
- Shafiei Kadkani, M.R. (2007). *Qalandriya in History: Metamorphoses of an Ideology*. Tehran: Sokhan.
- Shams Tabrizi. (2012). *Discourse of Shams-i Tabrīzī (v.1,2)*. Edited by M. A. Movahed. Tehran: Kharazmi.
- Taqi Al- Din Kashi. (2005). *Kholasat Al-Ashaar and Zobdat Al-Afkar (Kashan)*. Edited by A. Adib Boroumand and M.H. Nassiri Kahnamoeei. Tehran: Miras Maktoob.
- Yarshater, E. (1977). «The Hybrid Language Of The Jewish Communities Of Persia», *Journal Of The American Oriental Society*, V. 97. Pp.1-7. U.S.A.
- Zawzani, H. (1966). *Al- Masadir (v.2)*. Edited by T. Binesh. Mashhad: Bastan Bookstore.
- Manuscripts
- Obayd Zakani (1370). *Collected Works*. Dushanbe: Tajikistan Library. (No. 555). Written: 1404.

_____ (1370). *Collected Works*. Istanbul: Hamidiyeh Library. (No. 1188).
Written: 1492.

_____ (1370). *Collected Works*. Istanbul: Ragheb Pasha Library. (No. 1192).
Written: in the middle of the fifteenth century.

_____ (1370). *Selected Works*: Senate Library. (No. 564). Written: 1463.



©2020 Alzahra University, Tehran, Iran. This article is an open-access article distributed under the terms and conditions of the Creative Commons [Attribution-NonCommercial 4.0 International \(CC BY-NC-ND 4.0 license\)](https://creativecommons.org/licenses/by-nc-nd/4.0/) (<https://creativecommons.org/licenses/by-nc-nd/4.0/>)

**A New-found Maktub [Writing] of Qalandars and a Brief
Discussion on the Qalandari Lutr [Constructed Language]
(and a New Edition of Maktubat [Writings])¹**

Farzam Haghghi²

Received: 2022/08/14

Accepted: 2022/11/02

Abstract

In ancient Iran, many groups, sects, and even some guild owners and craftsmen used to invent a particular language over time that was sometimes difficult, if not impossible, to be understood thoroughly or even generally by others. Qalandars were considered one of the most important social classes in Iran that had their own thought and consequently their own language, and some clear indications of them are still present in Iranian culture. In spite of all the valuable efforts that have been made to gain sufficient knowledge about Qalandars, many aspects of their lives have remained unseen or unknown. Their constructed language or the Qalandari Lutr is one of the topics deserving attention. Qalandars' letters to each other are among the works left by them which are replete with jargons and terminology specific to this class. In other words, they represent the way they thought and lived. The most important of these letters are included in *The Generalities* by Obaid Zakani. Some scholars have been skeptical about attributing these works to Obaid. In Obaid Zakani's *The Generalities*, the manuscript kept in Raghieb Pasha Library which has previously been neglected by the editors of Obaid's works, these two letters were found along with a third letter, which is very similar to the previous two letters. The present paper initially presents the background, and subsequently examines the texts of all three letters regarding the handwritten manuscripts, prints, stylistic features and some equivalence references, and tries to provide a more accurate edition of the first two letters while presenting the new-found letter. Finally, this paper presents the correct form of some jargons and terminologies, some of their semantic aspects, and the researcher's reading of them.

Keywords: Qalandars, Maktubat [Writings], Lutr [Constructed language], Obaid Zakani, Text correction.

1. DOI: 10.22051/jml.2022.41734.2400

2. Assistant Professor of Literature and languages Department, Institute for Humanities and Cultural Studies, Tehran, Iran. f.haghghi@rch.ac.ir

Print ISSN: 2008-9384 / Online ISSN: 2538-1997